

به نام دادار مهر آفرین

گل پسته

اگر نبود اعتنای نغز فریختنی چون استاد کرانیا، جناب آقای دکتر علی اصغر زقانی و دوست راستین، جناب آقای

دکتر مرتضی رضوانفر بر این مرقومه، تعب مواصل نشر بر من، هموار میگشت.

شابین شیرازی

Persin Contemporary Poetry

Pok Parseh Dar Ghazal

Shahin Shirazi



کلیه حقوق برای شاعر محفوظ است

سرشناسه: شیرازی، شاهین.

عنوان: بُک پَرسه در غزل

شاعر: شاهین شیرازی.

مشخصات نشر: انتشارات نیک خرد، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۱۴۴/۵*۵/۲۱ س.م.

شابک کتاب: ۹۶۴-۹۷۸-۸۱۱-۹۶۶

وضعیت فهرست نویسی: ثبت

موضوع: شعر فارسی — قرن ۱۴

موضوع: — the century persian poetry

رده بندی کنگره: ۸۳۴۹۹/۱۳۴۲۴ پ ۱۳۹۵

رده بندی دیویی: ۶۲/۱۴۸

شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۳۲۳۲۰

طراحی جلد: امیر دانش یحوی

قیمت به ریال	ارتباط با شاعر	تلفن مرکز پخش	نوبت چاپ	شمارگان	تاریخ اختصاص
۱۲۰/۰۰۰	۰۹۱۲۱۳۷۲۲۴۷	۰۹۱۲۳۸۸۳۰۴۹	۱	۱۰۰۰ جلد	۱۳۹۳/۱۱/۲۹

به نام آن که روی دشمن و دوست به هر جانب که باشد جانب اوست

پیش‌گفتار

هرگز از لوح محفوظ خاطر نخواهم برد که هر آینه از سر غفلت در حضور فحله‌ای به بیان مفهوم یا توضیح نکته‌ای مبادرت می‌ورزیدم، پدرم با لبخند می‌گفت: «حکمت به لقمان آموختن از بی حکمتی است» یا بیت زیر را، که هم از اوست بر زبان می‌راند.

«لوح ناخوانده اگر هست به اذهان بسیار

پیش لقمان نتوان بُرد ز حکمت گفتار»

حال که بر آن شده‌ام تا در فرجام اشعار به توضیح معنای لغت یا اصطلاح هر چه دازم، همراه آن پند را در گوش داشته و انتخاب این روش را هم به نقض نظر ناشر محترم و تنها جهت معدودی از دانش آموزان عزیز برگزیده و برگزیده دارم که جمله‌ی فرهیختگانی که بر این نگاشته می‌نگرند، بی‌نیاز از آن خواهد بود لذا به پیشنهاد پوزش خویش را همراه با بیتی از پدرم تقدیم حضور می‌نمایم.

«قلم صنع سیزد تا که شوی در کارش

با خرد آموختن بکه بر کمی بسیارش»

خاطر نشان می‌نمایم که علاوه بر درخواست خطا پوششی خواهانم که این حقیر را از یافتن کاستی‌های موجود محروم ننمایند و از آن روی آدرس ایمیل SS.SHIRAZI@YAHOO.COM خود را جهت ستان برقراری تبادل نظر، کارسازی نموده‌ام.

شایان ذکر است کتابهای «بوم بر بام» شامل مجموعه اشعار نیمایی و ترانه‌ها و کتاب «مثلستان» شامل داستانهای کوتاه نیز از اینجانب به چاپ رسیده‌اند که امیدوارم مقبول طبع عالی خوانندگان محترم افتند.

شاهین شیرازی

سایه

بیت مطلع	دفتر گشاده‌ایم به یاد و به نام دوست	۳
پیش‌گفتار	به نام آنکه روی دشمن و دوست	۴
سایه	نام، مصرع نخست و شماره صفحه‌ی اشعار	۵
دایره	خوش بود از دوست گفت و بسم او	۱۳
نام شعر	مصرع نخست	صفحه
دقراون؛ غزل، سومی و ده		۱۴
وامدار و امق	کفیر ای مرا در عشق خود حاشا چرا؟	۱۵
نقش زن	ای نقش زن، پرده باز این پرده بازی تا کجا؟	۱۶
همنوی شهناز	باطل الاسحر، ند د جادوی شهناز تار	۱۷
مافیها	در این مسترا یارا، جبین ر چین همه بگشا	۱۸
تنگ سینه‌ی آغوش	ای شب شکن بده تو زین فرودین	۱۹
سحر چشم جادو	خرابم می‌کند هر دم نسیم جعد نیسویش	۲۰
مهرک‌های چشم	لیلی نشدی آخر ای کرده تو چه رسم	۲۱
سکر ناب	یک نظر دزدیده می‌خواهم شراب	۲۲
بی‌بی دل	با خیالی رویت امشب یاد شیرین می‌کنم	۲۳
بکر خاطر دختراندیشه	همتی همتای با چرخ اثر	۲۴
ساغر عیش	در میخانه بروید بهار آمده است	۲۵
شوکت شاهین	یاران در میخانه بروید بهارست	۲۶
لسان الغیب	نقش گنج آموخت او با رندیش در هر غزل	۲۷
جامه‌دران	کیست در این خانه نهان، نغمه‌ی عشق بر دهان؟	۲۸
دریده دامن	یوسف‌رخ‌ی خدایا، آتش زند به خرمن	۲۹
صحبت یاد صبا	از تو و عشقت ای صنم دم زخم آر که دم زخم	۳۰
باور ربنا	والقمر اذا تلاها تو و هل آتی تویی	۳۱
شوکت شب‌گستری	شوکت شب‌گستری زلف جلیبای یار	۳۲
خون فروردین	خون فروردین به جان عشق دیرین می‌رسد	۳۵

۳۶	دل سیاه خوش‌نگاهی ره‌زن ایمان شده‌ست	بار عام و قحطِ جود
۳۷	طاعت طلبیدن را از روز آلت از مست	پیمانه به میزان
۳۸	خوشا از بوی میخانه سری بی‌تاب پیمانه	تراش
۴۰	دادار دادگر به سرا پرده‌ی حضور	پیامبر امجد
۴۱	اگر تو کعبه‌ام شوی بسی طواف می‌کنم	منجی
۴۲	هتدسه آموخته چشمان من از خطِ تَنَت	هندسه‌ی بدن
۴۴	بی‌وفایی و به عاشق می‌نداری اعتنا	شاه بی‌دیهیم
۴۵	نافه‌ی چین موی و شمیم گلِ رعنا نگار	عق
۴۷	سائل عشقم من و کاریم نیست	سائل سق
۵۱	ارتشی از وارِگان را در رسایت ای وطن	رزمی‌نیر
۵۳	ای کهن آیین برتر ای سراغاز بهار	نوروز
۵۵	با قلم روند و پریشان و مست	قلم
۵۶	با مادام به یاد تو بادا هر آنچه باد	ململ آغوش
۵۷	امشب آن بهانه با یاد تو بر سنگ آورم	شاهین قضا
۵۹	ز پا تیر کن علی بسته قامت	علی شاه مردان
۶۰	شاه زمین و زما عیان بگو نهان مکن	نور علا نور جهان
۶۱	آن شه سوار بی‌سرافراخت شمع جان را	شه سوار بی‌سر
۶۳	عَلَمَش بر سر دست است و پیش به سر است	علامت
۶۵	زخمِ بلنگ و شکرِ خدا یادِ ارباب است	مدرسه
۶۶	فنا فی عشق گشتم تا فتادم کب زبانه	فنا فی عشق
۶۷	ململ تن شسته نوبی بر که‌ی ماهِ تن	ململ بر که‌ی ماه
۶۸	وه که افتاده‌ام از دورِ قدح در حرمان	تحفه‌ی درویش
۷۰	از بی‌خلدیرین رفته و در فتنه منم	باغ ملکوت
۷۱	ای کمان ابرو کشیده بهر جانِ دوستان	شوخی مرد افکن
۷۲	رفت و تنها ترم امروز به گیتی ز خدا	شوکتِ عشق
۷۳	بر خارش آرم ز قعه تا شاید شوم هم دودمان	هم دودمان

۷۴	شب از نیمه گذشت اما من از خواب تو بیدارم	تو عشقت مرد تکرارم
۷۵	دل افسون شده شد در پی افسانه‌ی تو	خام خیال
۷۶	خواب بیدار شدن بود و خیالی در خواب	خواب بیدار شدن
۷۷	نه چشمی دارم اندر راه و نی کس چشم بر راهم	در شام غم ماهم
۷۸	به بادم دادی و رفتی تو که رویای آغوش من شب‌های مهتابه	محراب شب
۷۹	سحر رسید و باز هم نیامد آفتاب من	شب بی کس
۸۰	کوی می‌فروشان رانده از خامی	صمصام عشق
۸۱	سایان را سفر چون می‌کنند دیر آشنا	سفر
۸۲	عجب امشب دلش تنگ تو چشمش بغض بارونه	تختی
۸۳	بر شراب خانم امشب دلی خوش با من است	مهلب ایام ما
۸۴	دل پریشان شدن است اشتیاق و شد زدست	کهنه مست
۸۵	چرا باز راه و گم گریه‌ی تویی جیب ما؟	ترسای مستجیب
۸۶	به دُرت چو من بستم تو بر ندیدی ران در	سرای یار مرسل
۸۷	دل نگرانم ای صنم بر رخ تو چو نرگست	بج بچه
۸۸	دور مجنون گشت و اینک غافل بر بال ماست	دلیل ره
۸۹	دستی بکش به هستی از روی نره مرا	روی نرم هستی
۹۰	شد به یاد دوست امشب طی همواره تا	دوست
۹۱	بزم تنهایی خود را به سر با باده‌ها تنها	شب وصل
۹۲	مطرب امشب چنگی اندر پرده‌های ساز کن	شور عاشق کُش
۹۳	با من دل رمیده مگر طالب آرمیدنی	دل رمیده
۹۴	دست بر آسمان کنیم تا صمدم کند مدد	حکم حد
۹۵	تا نریزد ز زبان آتش عشقت ای دل	شهر شاهین
۹۶	گلوگیر بغض تو در یاد رستم	بیم شغاد
۹۷	نه دودی از اجاق کومه‌ای پیداست تا دور	گوشه‌ی منصور
۹۸	برنیان ناز بود و چشم سر تا پا تیار	بر احساس
۹۹	یک نظر گیرایی چشم تو بس	رب النوع آب

۱۰۰	هر شب اغوای خیالت می‌رسد تا بستم	شب‌های صبحی
۱۰۱	جراغ می‌بُروز ای که ماتِ شامِ سیاهی	جراغ می
۱۰۲	گیتی بسیار نقش ای آفرینا روزگار	لب تر کُتک
۱۰۳	بی‌خواب مانده تا سحر چشمان از اندوه تر	درس آواز کلاغ
۱۰۵	چه شود گر بری از باغ رُخت بر چینم	دوزخ بی جرم
۱۰۶	نشود ز تو کم تو که چون قمری	دکان کرم
۱۰۷	دریغا بر سیداران دگر قلبی ندارد جا	شهر بی شیدا
۱۰۸	ای خوشا نوشین روان گشتن به وادی جنون	آخر با یهودا
۱۰۹	می‌شود آیا که آرامی بیایم زندگی؟	شور می
۱۱۰	من از مناسک گذر گذشته و رسیده‌ام	مناسک در
۱۱۱	منم با دوریت سر در گریبان	تاراج امان
۱۱۲	سرخرو هر آنکه مردی پیشه کرد	مردان مرد
۱۱۳	همه فانوس باش این شب به هم روشن کنیم	همه فانوس
۱۱۴	با همه بهر گوید چو خورشید زُند سر فردا	سبب ساز
۱۱۵	باز این شب به دیوار مرا می‌خواند	تهران من
۱۱۶	کشتی نوی دگر که آیم بر آب	کشتی نوح
۱۱۷	ای به شمشیر بر زلف زده شد و گدا	قاف بقا
۱۱۸	با کرشمه نرگس آمد خود فرشی داشت چشم	کرشمه نرگس
۱۱۹	باغ‌ست قفس مرا که بی پر زرم	بازی شاهین قضا
۱۲۰	رویای بی تکرار من، در هستی‌ام تکرار دارد	رویای بی تکرار
۱۲۲	با پدر گفتا یکی نور بضر	پور و پدر
۱۲۳	دیربست تنها مانده این دل در هوای دوستی	بخت‌آزمای دوستی
۱۲۴	امشب تو در رویای من، گل باش ای پروانه‌ام	عشق‌بازی با غزل
۱۲۵	نوروز و ساغر از کف ساقی سیم ساق	نوروزخوان
۱۲۸	بی دلارام من امشب دل آرام نیست	نسخه خیام
۱۳۰	به اتفاق می و چنگ شد شیم چون روز	مقامات ره

دقروم؛ دویستی

۱۳۱

۱۳۲

۱۳۲

۱۳۲

۱۳۳

۱۳۳

۱۳۳

۱۳۴

۱۳۴

۱۳۴

۱۳۵

۱۳۵

۱۳۵

۱۳۶

۱۳۶

۱۳۶

۱۳۷

۱۳۷

۱۳۷

۱۳۸

۱۳۸

۱۳۸

۱۳۹

۱۳۹

۱۳۹

هزار و یک شب از شهزاد گفتند

به جان کوه می زد تیشه فرهاد

بگو راز خمارین چشم مست

بر که آرم ماهی رشک خورشید

غم اندر خم بی گیسو فتاده

تو آمدی دل و یا من بر تو دادم

جوانی بر گرد منو شو

شب من را خیال روی لب

شب آمد باز و از آمدنم تو

شبی بر گرد روی ماهی من

من آن یارم که یارم یار من نیست

همه روزم شب و شام سیاهه

جبین پر چینم و دیدار رویت

بگو چشمت که روز و شب خماره

دل من باز گل بگیرد بونه کرده

منم با بخت برگردیده در بر

شبی تاریک همچون زلف یاره

شب و دل مردگی های شبانه

دل تنگه برای نوجوونی

پسین گشت و صدای در نیومد

مرا بگذار و بگذر زین شریری

نگیرد کس چو من را بر اجیری

صدای پای عشق آید، جوانی

نگیرد پیر را کس بر اسیری

هزار و یک شب

ز تار زها

خمار مست

شال و انگش

خم اندر خم

غم شاد

جوانی

واگوی دلبر

پیمانیا کم

ماهرو

یار بی یار

عشق بی گناه

جبین پر چین

چشم خمار

گل بگیرد

بخت برگردیده

زلف یار

شب

چشم انتظاری

شال و انگشتر

عشق پیری

هم آورد پیری

صدای عشق

چشم همزبانی

۱۴۰	زمان سودای دل را داد بر باد	سودای دل
۱۴۰	دو زانو در بغل نشستم دوباره	قاصدک
۱۴۰	غم شیرین به قربان تو گزدم	غم شیرین
۱۴۱	یکی خر خواند پیری را به گفتار	خر
۱۴۱	ز گرگم نیست آه و ناله‌ی زار	گرگ
۱۴۱	هزاران پاسبان خار است بر گل	دزد و پاسبان
۱۴۲	تویی آن طاق حسن و جفت زیبا	راز جنون
۱۴۲	مثال پیر کنعان روی زیبا	کنعان
۱۴۲	تنور سرد جان را شعله‌ور کن	تنور سرد
۱۴۳	مرو بی من سفر ای راحت جان	سفر
۱۴۳	شبی دارم چو روز از روی مهر و	چشم جادو
۱۴۳	حجت بند دارم گردن از دوست	محبت
۱۴۴	نام بینم چه دل تنگم زمانه؟	رسم عاشقانه
۱۴۴	عجب دوری کنند عشقت به جانم	آخر امتحان
۱۴۴	چرا دل بردی و نا مهری بونی؟	سرگران
۱۴۵	دلی رفت سری شد در هوایت	دوبیتی تر
۱۴۵	دلی دارم پر از سراب مشرب	مذهب عشق
۱۴۵	متاع کفر دادم دین خریدم	الحکم لله

دقترسوم؛ رباعی

۱۴۷	در خلد برین برده فروشی ست فسونکار	برده فروش
۱۴۷	تا کی افسوس خورم بر در این تنگ سرا	تنگ سرا
۱۴۸	پنجاه رسید و گاه پنج آه رسید	طومار عمر
۱۴۸	دل خوش گنکی می ایاقی باقی ست	سرای باقی
۱۴۸	غرقیم به غرقابه‌ی آمد رفتن	درا
۱۴۹	این تحفه‌ی عاریت که عمرش نام ست	تحفه‌ی عمر
۱۴۹	تا حاصل عمر رفته آوردم یاد	عمر رفته



نام شعر	مصرع نخست	صفحه
رنگین خوی	از نار تو گویی شده خویت سرشار	۱۴۹
چنگی بیر	دستی ست به چنگ و چنگی اندر گیسوست	۱۵۰
کوزه‌ی شیطان	خوبی و بدی به جانم انگيخته‌اند	۱۵۰
فتنه	این فتنه منم ز ملک کاووس نشان	۱۵۰
اذان	گوشم به ترنمی ست کز جانب اوست	۱۵۱
قافله	اندر پی این قافله روزان و شبان	۱۵۱
آتشدان	اندر پی این قافله‌ی بی سامان	۱۵۱
آیین	آیین من این است به دین و آئین	۱۵۲
غم جهان	بیهیم غم بهان نباید خوردن	۱۵۲
دیده‌ی دوست	دل دلم بشوید جهانی که در آن	۱۵۲
نوحه‌ی ابر	بر نوحه‌ی این نوحه‌ی مشتاق است	۱۵۳
آشنای درد	گر گوهر درد در دلش جا کرد	۱۵۳
محرم‌ان اسرار	امید که محرم‌ان اسرار شویم	۱۵۴
آغوش بسته	سردیس ستون تخت‌جم منجم	۱۵۴
طبییب دوره گرد	این گریه که ابر می‌کند بر گردن	۱۵۴
قارقار	شد آواز قناری خدشه‌دار ای دوست	۱۵۵
عقد گهر	در ظلمت شب شرار آهی گاهی	۱۵۵
اندیشه‌ی ماه	باز آ که شب دراز و عمر کوتاه	۱۵۵
کنج خرابات	از کنج خرابات گرفتم ره صحرا	۱۵۶
باد صبا	بر باد صبا هدهد پَران داریم	۱۵۶
درد مردانه	در پرده‌ی اسرار کسی ره نبرد	۱۵۶
شاهین	شاهینم و بازی ز ازل در گوشم	۱۵۷
هرکی هرکه	در شهر کلاغان شده هر کی هر که	۱۵۷
حنجره	آموخت مرا پدر که یادش آباد	۱۵۷
عمر	از قطره‌ی آب رویشی پیدا شد	۱۵۸
منبر روزگار	بر منبر روزگار هرچند شدیم	۱۵۸
پنجره‌ی باز	شاهینم و یک پنجره‌ی باز کجاست؟	۱۵۸
خیر و شر	با این همه لا به دفتر مجتهدان	۱۵۹

۱۵۹	این ابر زمانه گاه مهتاب بزد	ابر زمانه
۱۵۹	انگشت‌نما به شهر کوران گشتن	دفتر نو خط
۱۶۰	مسجد شدن و ز حق امید یاری	علی و بوعلی
۱۶۰	سرگشته‌ی دشتم بی سیدایی تو	آموخته‌ی جنون
۱۶۱	بر تربت و ختم من بیارید شراب	مالک روز عقاب
۱۶۱	ای عادت سرخی از شراب لب تو	شوکت خسروان
۱۶۱	ای سفره عجب گشاده رویی به صفا	شیرینی و شام
۱۶۲	بر نار زخت موی تو گویی دودست	نار زخ
۱۶۲	ای رازقی از بوی تو سرمست شده	لاله باده بدست
۱۶۲	فرهاد بیا که تیشه بی کار شده‌ست	تیشه بی کار
۱۶۳	ای آنکه به زشتی تو ز ما کردی یاد	حشم
۱۶۳	بگرد گنه گشتن زاد حوا	گناه
۱۶۳	زای می که چهل روزه کند زخ گلگون	افسانه‌ی کهن
۱۶۴	بو سوا آخر بیطانی و من در پی تو	سیمب حوا
۱۶۵	بانو رو بر جان به جانان شد	کعبه‌ی دلها رضا
۱۶۵	هر سخر می برم امید کنم توبه ز می	کهنه قمار
۱۶۶	آن کو که چو دوستی جنگ و الحان؟	بوی جوی مولیان
۱۶۶	بوده‌ست علی و بوعلی را یاری	نور من یشاء
۱۶۶	نه دلبری نه دوستی، نه حسی از انتظار	تک سوار
۱۶۷	هر کس به سر اندر خود، اندیشه بی یکتا	اندیشه‌ی یکتا
۱۶۷	تا جلجله دم به دشت برگشته درست	جلجله دم
۱۶۷	بازاً و بین به مقدمت مشتاقم	طلاقت طاق
۱۶۸	مضرب به ساز و جان از این زخمه بسیم	لرزش سیم
۱۶۸	این دست ندیده دیگری بر یاری	درگه دادار
۱۶۸	خیام بیا که باده بی کار شده‌ست	خاطر مستان
۱۶۸	سخن مطول شرح کمال دوست شده‌ست	شعر فرجام

خوش بود از دوست گفت و بسم او
کرد آغازیدن از نو گفت و گو
خوش بود سیال در دریای هو
دم به دم نو باده زد از نو سبو

به قوی شاه نعمت الله ولی:
نسبهای اما بجو یک یک بخوان
وحدت اسم و مسمای را بدان

در باب اسم آداب خارشان می‌نمایم، اگر چه در وهله نخست به نظر می‌رسد که با مسأله هم‌وایی ندارد، اما اسم برگرفته از طعمی است که پس از تبادر در ذهن، به مذاق خوش آمد و توالی معنایی خاص خود را باز نمود تا از خلسه‌ای در پیک، دل دود خود را شوی در پیره‌ای شیرین و نجوایی غزل‌گونه، که اگر اینچنین شده باشد به راستی بر غلط به هدف تیری نشانده‌ام.

اشعار کتاب نیز تجربه‌های تازه‌ای در سببهای کلاسیک است که در سرایش آن به دور از هر تکلف و تصنعی سعی در ابداع بیال و سادگی کلام و کناره‌گیری از نظیره بوده تا مگر با تخلص و بدون آن اسماء در رنگ، را جهت اعتنای اهل نظر در هاشم خود داشته باشند و امیدوارم که فرهیختگانی که بر آن می‌نگرند در این دلگویه‌های آهنگین که سبب ناگزیری از دست اسالیب به دامن ترم دارند، قدر نقد یافته و سراینده که در هوای ولای دوست دستی افراشته را در راه بلندی که پیش روی خود می‌بیند تنها نگذارند.

و از صمیم دل:

از علی چشمی به یاری سوی خدمت داشتم

مُنجلی بود آنچه با یادش به دل انگاشتم

شاهین شیرازی